

اوژن پین
EUGÈNE PEPIN

ترجمہ: دکترا ابراہیم بیگ زادہ

بشریت
و
حقوق بین الملل



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* اوژن پین استاد مؤسسه مطالعات روابط بین‌الملل پاریس و رئیس افتخاری مؤسسه بین‌المللی حقوق فضایی است. این مقاله که از آثار اوست از «سالنامه حقوق دریایی و هوایی» از انتشارات دانشگاه نانت فرانسه در سال ۱۹۸۸ انتخاب و ترجمه شده است.

مقدمه مترجم

انقصاد معاهدات و ستغالی در ۱۶۴۸ و پیدایش سیستم بین‌الدولی سبب ظهور حقوق بین‌الملل نوین گردید. این نظم حقوقی فقط تنظیم‌کننده روابط میان دولتهای ملی بود، یعنی فقط حقوق و تکالیف و همچنین اهلیت لازم جهت برخورداری از آنها را برای دولتها می‌شناخت. به عبارت دیگر، دولتها تنها تابعان حقوق بین‌الملل محسوب می‌شدند. این حقوق در طول زمان تحولات بسیاری را شاهد بوده است که نتیجه آن تبدیل حقوق بین‌الملل ناشی از معاهدات و ستغالی به حقوق بین‌الملل کلاسیک است. یکی از تحولات این رشته از پژوهشهای حقوقی افزایش تعداد تابعان آن است. دولت حاکم ویزگی «تابع حقوق بین‌الملل بودن» را به‌طور انحصاری تا اواسط قرن حاضر به‌خود اختصاص داده بود، ولی در ۱۹۴۹ با اعلام شخصیت حقوقی بین‌المللی برای سازمان ملل متحد توسط دیوان بین‌المللی دادگستری، این انحصار از میان رفت و

سازمانهای بین‌المللی نیز در کنار دولتها به‌عنوان تابعان حقوق بین‌الملل قرار گرفتند. اگرچه سازمانهای بین‌المللی دارای هویتی حقوقی و اهلیتی متفک از اعضای خود هستند، مع‌هذا این نهادها دربرگیرنده دولتها بوده و ماهیتی همسان ماهیت دولتها دارند.

زمانی می‌توان معتقد به نوآوری متهورانه در قلمرو تابعان حقوق بین‌الملل بود که تابعان این نظم حقوقی، علاوه بر دولتها و سازمانهای بین‌الدولی، نهادهایی باشند که ماهیتشان به‌طور بنیادین با ماهیت دولتها متفاوت باشد. این نوآوریها امروزه با تحوّل محسوسی در جهت شناخت نوعی شخصیت بین‌المللی برای «فرد» مشاهده می‌شود، و این خود یکی از ویژگی‌های حقوق بین‌الملل معاصر است. امروزه می‌توان شاهد شناخت برخی آزادیها و حقوق بنیادین برای افراد حقیقی بود. توسعه این گرایش و تأثیر آن در تحوّل عمومی حقوق بین‌الملل نشان‌دهنده توجّه خاصّ جامعه بین‌المللی به فرد است، و این امکان را فراهم می‌آورد که بتوان دورنمای مساعدی را برای آن به‌عنوان تابع حقوق بین‌الملل لحاظ کرد.

از سوی دیگر، بخشی از دکترین معاصر دامنه اشخاص حقوقی را گسترش داده است، تا جایی که برخی حرکت‌های آزادی‌بخش ملی، شرکت‌های فراملی و بسیاری از سازمانهای غیردولتی را تابع حقوق بین‌الملل می‌دانند. در این میان، بشریت بیش از پیش توجّه جامعه بین‌المللی و دکترین را به‌خود جلب کرده است، بطوریکه نه‌تنها در نظریات برخی علمای حقوق بلکه در قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و حتی در برخی از پیشگفتارها و متن معاهدات بین‌المللی نیز به بشریت اشاره شده و حقوق و تکالیفی برای آن لحاظ گردیده است.* در این خصوص بیش از این توضیح نمی‌دهیم،

* رجوع شود به پیشگفتار و متن کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها.

زیرا مقاله حاضر خود به بررسی این موضوع در خلال اسناد و مدارک بین‌المللی و همچنین نظریات علمای حقوق می‌پردازد. در خاتمه باید خاطر نشان ساخت که کلیه مواردی که با عدد داخل پرانتز مشخص شده و یکجا در پایان مقاله آمده توضیحات مؤلف و پانوشتها افزوده مترجم است.



شهره‌نگار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښکي
پرتال جامع علومو انساني



با امضای کنوانسیون ۱۹۸۲ سازمان ملل متحد در مورد حقوق دریاها «بشریت» به عنوان تابع جدید حقوق بین الملل، در کنار دولتها، سازمانهای بین المللی و حتی برخی اشخاص حقیقی یا حقوقی شناخته شده است. این شناخت به طور اخص ناشی از موادی از این کنوانسیون به شرح زیر است (۱):

مادّة ۱۳۶: «میراث مشترک بشریت»

«منطقه بین المللی و منابع آن میراث مشترک بشریت است.»

مادّة ۱۳۷: «نظام حقوقی منطقه [بین المللی] و منابع آن»

۲. کلیه حقوق مربوط به منابع منطقه [بین المللی] به کل افراد بشر تعلق دارد که مقام [بین المللی بستر دریاها] از طرف آن عمل می کند. این منابع غیر قابل انتقال است.^۱

۱. مادّة ۱۳۷ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها تحت عنوان «نظام حقوقی منطقه [بین المللی] و منابع

مادّه ۱۴۰: «نفع بشریت»

۱. فعالیتها در منطقه [بین‌المللی] به گونه‌ای که صراحتاً در این بخش پیش‌بینی شده است، صرف‌نظر از وضعیت جغرافیایی دولتها...، به نفع کلّ بشریت اعمال می‌گردد.^۲

منطوق این مواد پاسخگوی معیارهایی است که دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی ۱۱ آوریل ۱۹۴۹ خود درخصوص سازمان ملل

→ آن اشعار می‌دارد:

۱. «هیچ دولتی نمی‌تواند مدعی یا عامل اعمال حاکمیت یا حقوق حاکمه بر بخشی از منطقه [بین‌المللی] و منابع آن باشد. هیچ دولت یا شخص حقیقی یا حقوقی نمی‌تواند بخشی از منطقه [بین‌المللی] و منابع آن را به تملک خود درآورد. هیچ‌گونه ادعا، هیچ‌گونه اعمال حاکمیت یا حقوق حاکمه و همچنین هیچ‌گونه عملی که دلالت بر تملک [بر منطقه یا منابع آن] نماید به رسمیت شناخته نمی‌شود.

۲. کلیّه حقوق مربوط به منابع منطقه [بین‌المللی] از آن بشریت است، و مقام [بین‌المللی بستر دریاها] از طرف آن عمل می‌کند. این منابع غیرقابل انتقال می‌باشد. انتقال مواد معدنی استخراج شده از منطقه [بین‌المللی] فقط بر اساس مقررات این بخش و قواعد، آییننامه‌ها و رویه مقام [بین‌المللی بستر دریاها] امکان‌پذیر می‌باشد.

۳. دولت یا شخص حقیقی یا حقوقی فقط بر اساس مقررات این بخش می‌تواند بر مواد کانی استخراج شده از منطقه [بین‌المللی] ادعایی نموده یا حقوقی را اکتساب یا اعمال نماید. هرگونه ادعا یا اکتساب یا اعمال حقی غیر از این طریق به رسمیت شناخته نمی‌شود.»

۲. مادّه ۱۴۰ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها تحت عنوان «نفع بشریت» اشعار می‌دارد:

۱. «فعالیتها در منطقه [بین‌المللی]، به گونه‌ای که صراحتاً در این بخش پیش‌بینی شده است، به نفع کلّ بشریت اعمال می‌گردد و آن، صرف‌نظر از وضعیت جغرافیایی دولتها اعم از ساحلی یا بدون ساحل، یا عنایت خاصّه به منافع و نیازهای دولتهای در حال توسعه و مللی که به استقلال کامل یا خودمختاری شناخته شده توسط سازمان ملل متحد بر اساس قطعنامه ۱۵۱۳(۱۵) و سایر قطعنامه‌های ذی‌ربط مجمع عمومی دست نیافته‌اند، می‌باشد.

۲. مقام [بین‌المللی بستر دریاها] توزیع عادلانه منافع مالی و سایر منافع اقتصادی ناشی از فعالیتها در منطقه [بین‌المللی] را بر اساس عدم تبعیض و طبق مکانیسم پیش‌بینی شده در شق F حرف ۱ بند ۲ مادّه ۱۶۰ [کنوانسیون] تضمین می‌نماید.»

به وجود آنها حکم کرده است. دیوان بین‌المللی دادگستری، در نظریه مشورتی خود، سازمان ملل متحد را به عنوان یک تابع حقوق بین‌الملل لحاظ می‌کند، «زیرا آن سازمان اهلیت انتفاع از حقوق و تکالیف بین‌المللی را دارد و دارای اهلیت استیفای حقوق خود از طریق طرح ادعای بین‌المللی است» (۲).

شناخت بشریت به عنوان تابع حقوق بین‌الملل قابل پیش‌بینی بود، به همان‌گونه که رنه - ژان دوپویی^۳، استاد فعلی کالج فرانسه^۴، در گزارش خود به مجمع علمی مون‌پلیه^۵ که زیر نظر انجمن فرانسوی حقوق بین‌الملل در ۱۹۷۲ تحت عنوان «تازه‌های حقوق دریاها» تشکیل گردید آورده است:

«توسعه مالکیت دولتهای ساحلی و قدرتهای دریایی به صورتهای مختلف سبب گردیده تا بستر دریاها و اقیانوسها در ماورای صلاحیت ملی به بشریت اختصاص داده شود؛ اگرچه حدود آن هنوز مشخص نشده، ولی شکل جدیدی از تملک به نام بشریت است. اوج گرفتن مقام فرد تا حد دولت و سپس جامعه بین‌المللی، شاید بیانگر کامل سلسله مراتب جدیدی از تابعان حقوق بین‌الملل باشد.» (۳)

رنه - ژان دوپویی، در هنگام انتشار مباحثات مجمع علمی مون‌پلیه در سال بعد (۱۹۷۳) این مطلب را به مطالب سابق خود می‌افزاید:

«در وضعیت فعلی حقوق بین‌الملل، لحاظ کردن فرد و بشریت به عنوان تابعان جدید حقوق بین‌الملل می‌تواند، بخصوص در مورد بشریت، موجب اعتراض گردد. مع‌هذا، اعلامیه اصولی مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۷۰^۶ که با ۱۰۸ رأی مثبت، ۱۸ رأی ممتنع و بدون رأی مخالف به تصویب رسید، بستر دریاها را که در ماورای صلاحیت ملی دولتها واقع شده است «میراث مشترک بشریت» اعلام کرد. از این لحظه به بعد می‌توان شاهد حرکتی در جهت شناخت ضمنی بشریت به عنوان تابع حقوق بین‌الملل بود، زیرا منافع بشریت جدا از منافع دولتهاست. بشریت در واقع دربرگیرنده دولت،

3. René-Jean Dupuy

4. Collège de France

۵. Montpellier نام یکی از شهرهای فرانسه است.

۶. منظور قطعنامه ۲۷۴۹ مجمع عمومی سازمان ملل است.

در حقوق فضایی، یعنی نظم حقوقی دیگری که از پیشرفت علوم و فنون قرن بیستم پدید آمده است، مفهوم «بشریت» از ۱۹۵۸ یعنی پس از پرتاب اولین سفینه مصنوعی در ادبیات حقوقی کاربرد یافته است؛ بدین ترتیب که این مفهوم کراراً یا در مذاکرات مربوط به مسائل فضا، در حوزه سازمان ملل متحد و دیگر مراجع بین‌المللی مطرح شده است و یا در متون بین‌المللی (قطعه‌نامه‌ها، بیاتیه‌ها، کنوانسیون‌ها، معاهدات) مصوّب مجمع عمومی سازمان ملل متحد بکار رفته است. ارجاعات مختلف این متون به مفهوم بشریت در کاتالوگ‌ها و نمودارها برای آسان کردن کار مباحثه مجامع، خصوصاً در مجامع علمی مربوط به حقوق فضا که به کوشش مؤسسه بین‌المللی حقوق فضایی تشکیل شده، درج گردیده است (۵).

در چنین جوی است که پروفیسور آرژانتینی آلدو آرماندو کوکا^۷، با تکیه بر متون مصوّب، گزارشی تحت عنوان «بشریت تابع جدید حقوق بین‌الملل، بُعد جدید حقوقی شناخته شده توسط سازمان ملل متحد» را به مجمع علمی کنستانس در اکتبر ۱۹۷۰ - یعنی دو ماه قبل از تصویب قطعه‌نامه مورخ ۱۷ دسامبر در مورد حقوق دریاها [قطعه‌نامه مذکور در فوق] - ارائه کرد. آلدو آرماندو کوکا در این گزارش اعلام می‌دارد:

«اقرار به اینکه بشریت یک تابع نوین حقوق بین‌الملل است فقط شناخت واقعیتی است که از توسعه علوم قضایی ناشی می‌شود.» (۶)

این عروج بشریت نتیجه منطقی سیر تکامل کلی مادی و معنوی تمدن جهانی است؛ تحوّلی که طبیعتاً منجر به پیشرفت علوم قضایی در کنار پیشرفت فنون و علوم فیزیک و طبیعی می‌شود.

در کنفرانسی که در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۷ در کالج دانشگاهی (دانشکده حقوق) لندن در مورد «جایگاه انسان در ساخت حقوق بین‌الملل» برپا شده بود،

7. Aldo Armando Cocca

پروفسور آلبر دو لا پارادل^۸ تصویری تمام‌عیار از این تحوّل ترسیم کرد (۷)، چنانکه ابتدا از عصر امپراتوری روم و مفهوم «حقوق ملل» (۸) سخن به میان آورد و آنگاه به نظریه‌های سیاسی - حقوقی سده‌های میانه که [در حدّ خود] مقامی درخور به‌انسان داده بودند (۹) پرداخت و پس از آن از موانع ظاهری اواخر این قرون و ظهور حکومت‌های [پادشاهان] قدرتمند که هر روز بر اقتدارشان افزوده می‌شد و انسان را در بند خود درآورده بودند یاد کرد و نشان داد که چگونه انسان از همین دوران تا اوایل قرن بیستم در نظریات دانشمندان جایگاهی عظیم به‌خود اختصاص داده و تنها تابع حقوق بین‌الملل شده است، و این درست مخالف دیدگاه جی. دو لوتر حقوقدان هلندی بود که در ۱۹۲۰ هنوز اعتقاد داشت که: «حقوق بین‌الملل منحصرأ روابط دولتها و نه روابط افراد را با یکدیگر تنظیم می‌کند.» (۱۰)

دو لا پارادل می‌افزاید:

«بشربیش از پیش در تلاش است تا در حقوق جهانی، که می‌خواستند حتی نامش را در آن محو سازند، پدیدار گردد.» (۱۱)

بنابراین، ضروری می‌نمود که مفهوم تابع حقوق بین‌الملل دوباره مورد مذاقه قرار گیرد؛ از این رو در ۱۹۴۹، در گزارشی که دبیرکل سازمان ملل متحد برای کارهای کمیسیون تدوین حقوق بین‌الملل تهیه کرده بود، در بخشی که به «تابعان حقوق بین‌الملل» اختصاص یافته بود آمده است:

«از ۲۵ سال پیش به این سو، مسأله تابعان حقوق بین‌الملل دیگر موضوعی نیست که فقط از لحاظ تئوریک اهمیت داشته باشد. روتبه بین‌المللی دیگر از نظریه‌علماء که طبق آن دولتها تنها تابعان حقوق و تکالیف بین‌المللی هستند پیروی نمی‌کند. اگرچه اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری با توجه به نظریات سنتی اعلام داشته است که تنها دولتها می‌توانند طرفین اختلافات بین‌المللی باشند، با این حال تعداد زیادی اسناد بین‌المللی وجود دارند که اهلیت فرد را برای اقامه دعای بین‌المللی پذیرفته‌اند.»

8. Albert de La Paradelle

همچنین، باید توسعه حقوق بین‌الملل را که منجر به شناخت شخصیت حقوقی سازمانهای عمومی غیر از دولتها شده است نیز مورد توجه قرار دارد. شخصیت حقوقی بین‌المللی سازمان ملل متحد، سازمانهای تخصصی وابسته به آن و سایر سازمانهای بین‌المللی لزوم بازنگری در قواعد سنتی حقوق بین‌الملل درخصوص «تابعان» این حقوق را ایجاب می‌کند.» (۱۲)

اگرچه لزوم بازنگری در مبحث تابعان حقوق بین‌الملل به وضوح در اواسط قرن بیستم ظاهر شده است، ولی این بدان معنا نیست که بشر و بشریت در طول قرون متمادی و به‌طور اخص در قرون هفدهم و هجدهم و حتی در بخشی از قرن نوزدهم کاملاً از تفکر حقوقی بین‌المللی محو شده بود.

برای نشان دادن تداوم فرد در بخشی از نظریات علمای حقوق کافی است نمونه‌ای ذکر شود. در ۱۸۷۴، در فرانسه، پروفیسور لوئی رنو استاد حقوق بین‌الملل در دانشکده حقوق دانشگاه پاریس در بخش اول دروس خود که اختصاص به «اشخاص حقوقی بین‌المللی» داشت، نه تنها از دولتها بلکه همچنین از «فرد» نیز صحبت می‌کند. او اظهار می‌دارد:

«بشر بسان یک شخص حقوقی عمومی بین‌المللی، تابع حقوق ناشی از معاهدات، و به‌عنوان بشر شایسته مطالبه برخی حقوق است.» (۱۳)

لوئی رنو در ۱۸۷۹ در بروشوری تحت عنوان «مقدمه‌ای بر مطالعه حقوق بین‌الملل» مسأله «میراث کل بشریت» برای گسترش سریع نتایج اکتشافات بشری در قلمرو وسایل ارتباطی را، که ناشی از پیشرفتهای الکترونیک است، مطرح ساخت (۱۴).

ولی در این عصر، حتی مفهوم حقوق بین‌الملل محل بسیاری از مجادلات بوده و دکتربین در این مورد نظر واحدی نداشته است. لوئی رنو از ۱۸۸۴، برای هماهنگ شدن با نظریه‌ای که بیشترین مقبولیت را داشت، آن بخش از درس خود را که درخصوص فرد بود حذف کرد (۱۵).

با وجود این، علاقه لوئی رنو به انسان در روابط بین‌الملل و به‌طور عام‌تر

به بشریت در طول دوران زندگی دانشگاهی و سیاسی اش از میان نرفت. به همین جهت، در ۱۹۱۲ زمانی که آقای دیوید جین هیل سفیر امریکا از لوئی رنو خواست تا پیشگفتاری برای متن فرانسوی کتابش تحت عنوان دولت جدید و سازمان بین‌المللی (۱۶) بنویسد، او اشارات هیل به اندیشه‌های فرانسیسکو سوارز، عالم مذهبی پرتغالی قرن شانزدهم، درخصوص جامعه دولتها «در روابطشان با نسل بشری» (۱۷) را مورد ستایش قرار می‌دهد و خاطر نشان می‌سازد که تا چه حد چنین اندیشه‌هایی «پس از چندین قرن باز تقریباً در قالب همان عبارات توسط لئون بورژوا سیاستمدار فرانسوی تدوین گردیده است»؛ سیاستمداری که تأثیر بسزایی در سازمان جامعه ملل داشت (۱۸).

جامعه ملل در ۱۹۱۹ بوجود آمد و پس از بیست سال فعالیت در ۱۹۴۵ جای خود را به سازمان ملل متحد داد. سازمان اخیر با مؤسسات بین‌المللی فراگیر خود، مرحله نوینی را فراروی بشریت قرار می‌دهد، به همان شکلی که آلبر دولا پارادل در کنفرانس ۱۹۴۷ خود پیش‌بینی می‌کرد.

این مؤسسات بین‌المللی فراگیر در کنفرانسی درخصوص حاکمیت، که در ۱۹۷۱ در مؤسسه «حقوق صلح و توسعه» شهر نیس (فرانسه) برگزار شد، توسط آنتوان زارب^۹ مورد بررسی عمیق قرار گرفت. آنتوان زارب، رئیس اسبق بخش حقوقی سازمان بهداشت جهانی، در نتیجه‌ای که از بررسی خود می‌دهد اذعان می‌دارد:

«مؤسسات تخصصی به‌وضوح امکان بیان این مطلب را فراهم ساخته‌اند که تقدیر گریزناپذیری که سبب وابستگی مشترک دولتها شده است آنها را وامی‌دارد که برای حفظ، گسترش و توزیع عادلانه ثروتهای اساسی و ضروری برای بشر، جهان را بر مبنای همبستگی گسترده‌ای سازماندهی کنند؛ ثروتهایی که تعلق و استفاده‌شان باید فقط مختص کل بشریت باشد. اندیشه بشریت، که الزاماً باید برای حفظ و توزیع این ثروتهای مادی و معنوی که میراث مشترک نوع بشر را تشکیل می‌دهند وجود داشته باشد،

9. Francisco Suarez

10. Antoino Zarb

به آرامی، ولی هر روز بیشتر، پیش می‌رود.» (۱۹)

این سیر طولانی مفهوم بشریت هرگز نتوانسته است به خوبی این گفتار کوتاه پیامبرگونه پدر تلارد دو شاردن^{۱۱} بیان شود و این گفتار در واقع نتیجه مقاله حاضر است. او در ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹ در پکن می‌نویسد:

«بشریت در تصویر اولیه‌اش، در آن هنگام که برای نخستین بار به استعداد رشد خویش پی برد: انسانی نوپا که می‌بایست سرنوشت محتوم نیستی خود را با امیدهای دور و بی‌حد و مرزش، که دیگر از آنها گذشت نمی‌توانست کرد، آشتی دهد.

بشریت: موجودی ابتدا مبهم، بیشتر پای‌بند احساسات و عواطف تا عقل، تا بدان حد که احساس مکتوم جاه‌طلبی‌های همیشگی او با نیاز وی به همبستگی با دیگران، موافق بوده است.

بشریت: آلت فعل اعتقادی ساده لوحانه، اما موجودی که فسونکاریش هر عیب و ایرادی را پنهان می‌داشته و، به یک صورت، عاقه مردم و مغزهای اندیشمند را مجذوب خویش می‌ساخته است.

بشریت: که او را می‌پرستند و یا به سخره‌اش می‌گیرند، یا کسی که هم امروز می‌تواند از مؤانست با دیگران پرهیز کند و یا حتی به اندیشه انسانیت وقعی نهد.» (۲۰)

شؤبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها

- (1) O.N.U.Doc. A/Conf. 62/122. pp. 61-63.
(2) Recueil des arrêts, avis consultatifs et ordonnances de la C.I.J. 1949: Avis du 11 avril 1949, p.9.
(3) Actes du colloque de Montpellier (Paris 1973), p. 117.
(4) Actes, op. cit., p. 116, note 19. La Déclaration du 17 décembre 1970 est la Résolution 2749 - xxv de l'Assemblée générale des Nations Unies.

ضمناً قطعنامه ۲۳۰۰ مصوب هفدهمین اجلاس مجمع عمومی در ۱۷ دسامبر ۱۹۶۷ اشعار می‌دارد که: «منابع دریای آزاد باید به نفع بشریت مورد بهره‌برداری قرار گیرد».

(۵) رجوع شود خصوصاً در مباحث مجمع علمی لیسبون - ۱۹۷۵، صص ۴۲ - ۵۷، به گزارش پروفیسور کارل کیو. کریستول (Carl. Q. Christol)، استاد دانشگاه کالیفرنیا جنوبی که در اواخر سال ۱۹۸۲ به نام مفصل حقوق بین‌الملل جدید فضای ماورای جو منتشر شده است و به لحاظ اینکه کامل و حاوی اطلاعات روز است اثری کامل به‌شمار می‌آید.

- (6) Proceedings du Colloque de Constance 1970, pp. 211 - 214.

در خصوص این گزارش، آقای دکتر مارکو جی. مارکوف در کتاب خود تحت عنوان مفصل حقوق بین‌الملل عمومی فضا می‌نویسد:

«برای اولین بار، بشریت در حقوق موضوعه و در نظام حقوقی بین‌المللی به‌عنوان تابع این نظم حقوقی بین‌المللی شناخته شده است.»

بی‌تردید، این شناخت مورد قبول تمام حقوقدانان نیست.

Cf: Dr. Marco G. Markoff: *Traité de droit international public de l'espace*, Edition universitaires de Fribourg, 1973, pp. 272-275.

Cf: notamment in Proceedings du Colloque de Munich, 1979, p. 89 et p. 161.

(7) Current Legal Problems, 1948, London, pp. 140 - 151.

(8) Jus gentium ou Jus inter homines

(۹) اوتو فون گیرک (Otto von Gierke) حقوقدان آلمانی که بخش اعظمی از زندگی خود را صرف مطالعهٔ تئوریهای سیاسی قرون وسطی کرده است، برداشت تفکر سده‌های میانه را که بر اندیشهٔ وحدانیت در مورد منشأ تمام پدیده‌های عالم مبتنی است، در مورد بشریت شرح می‌دهد. بر اساس این طرز تفکر، «بشریت همانند جامعه‌ای است که از یک خلق واحد تشکیل شده است». او می‌گوید:

«بشریت از لحاظ معنوی و مادی یک امپراتوری بزرگ جهانی را تشکیل می‌دهد که شارحان و مفسران گاهی آن را قلمرو جهانی دین (Ecclesia universalis) و گاهی هم قلمرو مشترک نوع بشر (Res publica generis Humanitatis) نامیده‌اند.»

(Gierke: *Théories politiques du Moyen Age*, trad. française, Paris, 1914, p.100)

(10) J. de Louter: *Le Droit international public positif*, Oxford, 1920, T.I, p.3.

(11) Cf. note 7. p. 144.

(12) Survey of International Law, United Nations, General Assembly, 1949, pp. 19-21.

(13) Paul Fauchille: *Louis Renault, sa vie, son oeuvre*, Paris, 1918, p. 24et pp. 148-153.

(14) Louis Renault: *Introduction à l'étude du droit international*, Paris, 1879. p.3.

(15) Fauchille: op. cit., pp. 24et 156

(16) David Jayne Hill: *L'Etat moderne et l'Organisation internationale*, Paris, 1912.

(۱۷) نسل بشر، هر چند به ملت‌ها و کشورهای گوناگون تقسیم شده است، اما نه تنها دارای وحدت نوع بلکه افزون بر آن واجد وحدت اخلاق و وحدت نسبی سیاسی نیز هست. وحدت اخیر در مفاهیم طبیعی عشق و علائق متقابل که نسبت به همه حتی بیگانگان جاری است یافت می‌شود. بنابراین، علی‌رغم آنکه هر دولت مستقلی، چه جمهوری و چه پادشاهی، برای خود یک جامعهٔ کامل است که از اعضای خود تشکیل گردیده اما مسلماً هر یک از این دول در رابطه با نسل بشر عضوی از اعضای جامعهٔ واحد جهانی است.

(18) Léon Bourgeois: *Pour la Société des Nations*, Paris, 1910.

(19) *La Souveraineté au XX^e siècle*, Paris, Colin, Colloque Universitaire (Relations et institutions internationales), 1971, p. 272.

(20) Extrait du *Phénomène humain*, éd. du Seuil, p. 272.